

۴- بحران حاد درون حزب توده و فدائیان اکثریت جناح فرخ نگهدار

در میان طیف راست، تاکنون تنها فدائیان اکثریت جناح کشتگر در سطح علنی "انتقاداتی" از خود بعمل آورده است هرچند که این "انتقادات" در چهارچوب همان تئوری "استحاله" و "برپایه" محورهای است که پیشتر ملاحظه کردیم. اما نباید تصور کرد که ما برای "انتقاد از خود" طیف راست به همین جا خاتمه می یابد. عمق بحران فرمیسم و میزان بی اعتباری این جریانات در نزد کارگران و عموم توده ها چنان است که رهبران توده ای و اکثریتی را ولو برای ساکت کردن و خواب نمودن اعضا و هواداران ناراضی و معترض خود، مجبور به "انتقاداتی" از کارنامه پیشین خود می نماید. هم اکنون دیگر دوران "انتقاد" از خود رهبران خائن توده ای و اکثریتی برای تخفیف دادن به بحران فرمیسم و نجات مبادی پوپولیسم بورژوا فرمیستی فرا رسیده است. بنابراین عجیب نخواهد بود اگر فردا رهبران حزب توده و فدائیان اکثریت جناح فسرخ - نگهدار نیز دست به "انتقاد از خود" بزنند؛ بعضاً حتی این "انتقاد از خود" برای خلع سلاح اپوزیسیون داخلی ضروری تشخیص داده میشود. چرخش های ناگهانی و ناسخ و منسوخ مواضع این رهبران گویای این امر است. برآستی چنین چه خوب می گفت که اپورتونیسم مثل ماربین نظریات صدو هشتاد درجه متضاد می پیچد بی آنکه خود را ملزم به ارائه کوچکترین توضیحی بداند. فقصدان پرنسیب بکی از مختصات اصلی اپورتونیسم است و این بی پرنسیبی را ما بیش از همه در مواضع رهبران توده ای و هم مسلکهای اکثریتی شان ملاحظه می کنیم. کافیت به مصوبات و بیانیه های آنان نگاهی بیفکنیم.

نخستین پلنوم حزب توده پس از پلنوم هفدهم این جریان در ایران، در خارج برگزار شد. پلنوم هیجدهم حزب که پس از دستگیری سران حزب توده تشکیل گردید، وظیفه مبرم حزب توده را "مبارزه علیه جناح ارتجاعی در داخل حاکمیت" نامید. نظام ولایت فقیه در این پلنوم بمنابۀ یک رژیم ناقض دموکراسی ارزیابی نگردید و در اساس محکوم نشد. مضمون اصلی "وظیفه مبرم" حزب توده اساساً متکی بر "مبارزه" بر پایه تضادهای هیئت حاکمه، مخالفت با جناح ارتجاعی

آن در عین تقویت و حمایت جناح غیر ارتجاعی و مترقی آن تشریح شد. مدتی پس از پلنوم هیجدهم، "بیانیه" مشترک کمیته مرکزی حزب توده ایران و کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) با شعار "پیروز باد مبارزه" خلق در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران! انتشار یافت. در این "بیانیه" مشترک، برخلاف مصوبات پلنوم هیجدهم حزب توده و سایر ادبیات فدائیان اکثریت جناح فرخ نگهدار، دیگر صحبتی از جناح ارتجاعی حاکمیت و جناح غیر ارتجاعی و مترقی آن به میان نیامده است و مسئله مبارزه با هر دو جناح و سرنگونی کل رژیم جمهوری اسلامی عنوان شده است. این دومی متضاد در برخورد به هیأت حاکمه، بدون کوچکترین توضیحی از جانب رهبران توده ای و اکثریتی اتخاذ گردید. بهمان سان که در مصوبات پلنوم هیجدهم اشاره ای به مصوبات پلنوم هفدهم وجود ندارد، بهمان ترتیب نیز "بیانیه" مشترک با نادیده انگاشتن مصوبات پلنوم هیجدهم و سایر اسناد سازمانی انتشار می یابد.

اتخاذ شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی اما پایان بحران برای رهبران توده ای و اکثریتی محسوب نمی شود بلکه سرآغاز آنرا تشکیل می دهد. زیرا تصویب این شعار به معنای خاتمه ائتلاف یا "متحد خلفی پیشین" است و اعلام آن از جانب رهبران جز برسمیت شناختن بن بست "راه رشد غیر سرمایه داری" وکل مشی و برنامه و تاکتیک حزب توده در طول سالهای پس از انقلاب، نیست. و اما اعلام این بن بست برای حزب توده که اکثریت قریب با اتفاق رهبران درجه اول خود را از دست داده است، نمی تواند بدون شدیدترین منازعات درونی باشد. اعلام تعلیق عضویت دوتن از اعضا و یک تن از مشاورین کمیته مرکزی (بابک امیر خسروی، فریدون آذر نور، فرهاد فرجاد)، تسلط سازمان فرقه دمکرات آذربایجان بر حزب توده با استفاده از خلا رهبران سابق دار توده ای، تسلیم طلبی و ضعف رهبران درجه اول توده ای و سلسله تمایشهای تلویزیونی، و کارنامه خیانت بار حزب توده در اتحاد و پیروی از "خط امام" و "خط امامیها" و موضعگیری علیه نیروهای کمونیست، انقلابی و ترقیخواه و حتی دعوت به سرکوب این نیروها، جعلی بحران درونی حزب توده را به عمیقترین مرحله ارتقاء داده و این "حزب" را به دستجات جداگانه مبدل کرده است. رهبری "نوین" حزب توده که بانفوذ سازمان فرقه دمکرات آذربایجان و ماشین رای گیری آن خود را سرپا نگهداشته، ترجیح داده است، تا در مقابل این فشار به برنامه سال ۵۴ حزب توده رجعت نماید و طرح برنامه "نوینی" را بدان سیاق ارائه دهد. ما بطور جداگانه به بررسی مضمون این برنامه پرداخته ایم و در اینجا تنها به برخی نکات برنامه که روشنگر سمت و سوی حرکت حزب توده و بازتاب مستقیم بحران پوپولیسم بورژوا

رفرمیستی در آن است، اشاره می‌کنیم.

در ابتدای طرح‌برنامه در زیر عنوان "جهان بینی و مشی سیاسی"، رهبران حزب توده که از بی اعتباری حزب در سطح ملی با خبرند، خود را موظف دیده‌اند که به "میهن پرستی" و "تعامیت ارضی کشور" سوگند یاد کنند. ملاحظه کنید: "حزب توده" ایران سازمان پیگیرترین میهن پرستان کشور است. میهن پرستی از دیدگاه حزب ما، خواست سعادت مردم، علاقه پرشور به رشد و پویایی فرهنگ ملی و سرنوشت حال و آینده، خلق های ایران است. حزب توده، ایران مدافع پیگیر و سر سخت استقلال سیاسی و اقتصادی و تعامیت ارضی کشور و منافع واقعی توده های زحمتکش و دارای پیوندهای عمیق خلقی است (این آخری را گویا برای قانع کردن خودشان نوشته اند!)". (نامه مردم، شماره ۸۴، ۱۹ دی ۱۳۶۴). بنا بر این جناح کشتگریون نیز می‌توانند به خود مفتخر باشند که رهبران حزب توده نیز "انتقادات" آنانرا درباره "ناسیونال نیهیلیسم" پذیرفته اند و آمادگیشان را برای پیوند برقرار کردن بین "میهن پرستی" و اشتروناسیونالیزم اعلام کرده اند و از فرط بی اعتباری در سطح ملی حاضر شده‌اند این وجه قضیه را نیز مورد التفات قرار دهند.

در طرح برنامه جدید، همچنین نظیر برنامه سال ۵۴ به بورژوازی متوسط و کوچک (بورژوازی ملی) بعنوان یکی از نیروهای انقلاب دمکراتیک و ملی توجه ویژه ای مبذول شده است. اساسا برنامه بنحوی تنظیم شده که مشارکت این نیرو را در "جبهه متحد خلق" تضمین کند و آنان را از شرکت در این "جبهه" شرماند. به بیانی دیگر، طرح برنامه همه گونه تضمین های لازم را برای ائتلاف با "ملیون" بورژوا داده است. بعلاوه در "طرح برنامه"، از اصطلاح "راه رشد غیر سرمایه داری" نیز استفاده نشده و خلعت "ملی دمکراتیک" انقلاب مورد تاکید می‌باشد.

نظام ولایت فقیه در طرح برنامه، مذکور بعثابه، استبداد مذهبی محکوم تلقی شده و سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی از طریق "مبارزه" قهرآمیز مسلحانه توده‌ای و وظیفه حزب قلمداد شده است. ما در ادامه به توضیح دلایل طرح "شیوه مبارزه" قهرآمیز مسلحانه توده‌ای به مثابه "شیوه اصلی عمده" سرنوشتی رژیم از جانب رهبری کنونی حزب توده خواهیم پرداخت. در اینجا صرفا به طرح این مطلب اکتفا می‌کنیم که تحقق عملی این شعار از جانب حزب توده بعید بنظر می‌آید و بیشتر به همان بلوف های کیانوری در آبان سال ۳۲ شباهت دارد. (۱) نه کادرها و نه ساخت حزب توده، ایران برای جنگ مسلحانه آمادگی ندارد. (۲) حزب توده ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد، به حزب ندامت کننده ها مبدل شده است. مبارزه مسلحانه (صرفنظر از مضمون آن) را سازمانی می‌تواند رهبری و اجرا نماید که از خلعتی رزمنده برخوردار باشد.

برای حزب انقلابی طبقه کارگر مبارزه برای بقدرت رسیدن طبقه کارگر یک هدف و آرمان اعلام شده است که در راه آن هرگونه ایثار و فداکاری یک ضرورت بی چون و چرا است. اما برای حزب توده، ایران که مدتهاست با چنین آرمانی بیگانه شده و رهبران مهاجرش در هرگونه مکتب دسیسه چینی و توطئه گسری و جناح سازی پرورده شده اند الا در مکتب مبارزه انقلابی، شور و شوق انقلابی و آرمانهای کمونیستی بیشتر به خام سربهای کودکان و "چپ روانه" می ماند تا ارزش یادآوری را در فضای عافیت طلبی عاقلان حسابگر داشته باشد. نه آنکه تصور کنید که رهبران فعلی حزب توده از این فقدان آمادگی و عدم تناسب ساخت حزب توده با مبارزه، قهرآمیز مسلحانه بی اطلاع باشند، خیر! مصلحت های دیگری آنان را بزدن این حرفهای بدون مالیات واداشته است که با توجه به تلاش رهبران فعلی حزب توده برای سوار شدن بر موج انتقادات درونی وارضای غرایز پوپولیستی بدنه، سازمان فدائیان اکثریت قابل فهم می باشد. برای روشنتر شدن مطلب خوبست تاثیر این بحران عمیق حزب توده را بر اکثریت جناح فرخ نگهدار در نظر گیریم.

بن بست مشی و برنامه حزب توده، تسلیم طلبی رهبران آن و تعارضات درونی حزب توده که بویژه با تعلیق بابک امیرخروی، آذرنور و فرجاد بیالا گرفته است، در فدائیان اکثریت جناح فرخ نگهدار نیز که هم مسلک حزب توده بوده است، بحران عمیقی را دامن زده است و آنان را مجبور به فاصله گرفتن از حزب توده نموده است. اعلامیه های مشترک و بیانیه های مشترک رهبران اکثریت با کمیته مرکزی حزب توده به طرز چشمگیری کاهش یافته، اعلامیه فدائیان اکثریت بمناسبت چهل و چهارمین سالگشت تاسیس حزب توده در نامه مردم درج نشده و بطور کلی روند وحدت موقتا توقف یافته است. حقیقت این است که علیرغم شکست مشی حزب توده، ذهنیت پوپولیستی فدائیان اکثریت بجای خود باقی مانده است و آنان نمی توانند به راحتی در مقابل شکست "راه رشد غیر سرمایه داری" که به پیگیرانه ترین شکلی توسط جناح کیانوری تبلیغ و هدایت می شد، به پروژه اسکندری به پیوندند و برای "انقلاب ملی دمکراتیک" و ائتلاف با لیبرالها و "ملیون" (بورژوازی "ملی") سینه چاک دهند. بعلاوه اگر قرار است "حیثیت ملی" و فائق آمدن بر "تسلیم طلبی و وادادگی رهبران توده ای" مورد توجه قرارگیرد، چرا نباید به "احیای سنت فدائی توسل جست؟ روند نقد کارنامه گذشته حزب توده و اکثریت در میان فدائیان اکثریت (جناح فرخ نگهدار) میتواند چنانکه در نمونه کشتگرپون دیده شده است، ابعاد زیر را دربرگیرد: (۱) انتقاداتی بر "انحرافات" فرمیستی طیف راست در برخورد به رژیم و عدم تشخیص بموقع "استحاله" آن و نیز تاکید بر صداقت و رزمندگی فدائیان در مقابل تسلیم طلبی رهبران توده ای. (۲) توجه به "مپهن-

پرستی" و تاکید برتأمین و "بازسازی" اعتبار ملی در چهارچوب "احیای" سنت فدائی (۳) پذیرش ضرورت کلی رهبری طبقه کارگر و رد "انقلاب ملی دمکراتیک" (۴) تصدیق ضرورت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی از طریق مبارزه مسلحانه توده ای، این محور چهارم به نقد در "بیانیه" مشترک "تحقق یافته است و توسل رهبران توده ای به شیوه" مبارزه مسلحانه توده ای که عدول از سیاست رسمی حزب توده مبنی بر "مطلق نکردن و ارجحیت قائل نشدن برای هیچیک از شیوه های قهرآمیز و مسالمت آمیز مبارزه" است، دقیقاً از یک جهت برای ارضاء تمایلات موجود درون فدائیان اکثریت می باشد. رهبران فعلی حزب توده بدین شیوه خواسته اند بخود "حالت جنگی" بدهند و با شعار مبارزه مسلحانه به مثابه "شیوه" اصلی و عمده "سنت فدائی را ارضاء کنند. بهمانسان که در تشریح خصوصیات "بورژوازی ملی" بعنوان "متحد خلقی" این مطلب را اضافه کرده اند که: "بورژوازی ملی میتواند در اجرای مرحله معینی از برنامه ملی و دمکراتیک شرکت جوید، اما باید در جنبه توان انقلابی و توان ضدامپریالیستی بورژوازی ملی را از هم تمیز داد. بورژوازی ملی در مسئله تحول بنیادی بسه سود محرومان جامعه فاقد توان انقلابی است. ولی این امر نباید گرایش ضدامپریالیستی بورژوازی ملی را که در ارتباط با منافع طبقاتی آن است، نفی کند". بدین نحو بورژوا فرمیسیم چهره پوپولیستی خود را محفوظ نگه میدارد. بنابراین، این ضرورت فاصله گرفتن اکثریت از حزب توده که حسی قاعدتا باید برای مانورهای رهبری اکثریت در چنین اوضاع بحرانی مصلحت بنظر آید، نطفه تشدید بحران را در خود اکثریت می پروراند. باردیگر در میان فدائیان اکثریت مسأله "ادغام انحلال طلبانه در حزب توده" یا "احیای سنت فدائی" و انتقاد از فرمیسیم و تسلیم طلبی و بی اعتباری ملی حزب توده بر پایه بینش پوپولیستی مطرح میگردد. این نتیجه ناگزیر بازتاب بحران پوپولیسم بورژوا فرمیستی در صفوف فدائیان اکثریت است. دقیقاً بر پایه چنین واقعیتی است که کشتگریون سیاست ایجاد "ثقل جنبش کمونیستی" از طریق "وحدت مجدد رزمنده فدائیان" را در پیش می گیرند تا مبادی پوپولیسم بورژوا فرمیستی را از زیر ضربات بحران محفوظ دارند.

و اما بحران حزب توده، همان گرایشاتی را در این "حزب" تقویت میکنند که در گذشته از احزاب کمونیست پس از جنگ جهانی دوم به تدریج قوت گرفت. این گرایش همانا روند سوسیال دمکراتیزه شدن احزاب "کمونیست" است؛ به نحوی که امروزه تقریباً در بسیاری از کشورها یک گرایش متمایل به سوسیال دمکراسی در درون احزاب رسمی با اصطلاح "کمونیست" شکل گرفته اند. تمایل به "میهن پرستی" و ائتلاف با "بورژوازی ملی" خودی بجای تاکید یکجانبه بر همبستگی با اتحاد شوروی و حذف حشو و زوائد پوپولیستی مثل "راه رشد غیر سرمایه داری" و توجه

بمراتب بیشتر به ائتلاف با "لیبرالها" و "ملیون" و تأیید "اهمیت آزادیهای سیاسی" مقدم بر مبارزه با "سلطه" امپریالیزم"، جعلی سیمای این گرایش را رقم می زنند. در حقیقت تعارضات جناح کیانوری با جناح اسکندری در سطح معینی بازتاب همین روند بود، اما این تعارض می باید از لحاظ مضمونی پررنگ تر شده و هرچه بیشتر از پوسته "فرقه‌ای خود بدرآید، آیا شکست جناح کیانوری در حزب توده، بدین راه میدان کافی خواهد داد؟ این مسئله‌ای است که آینده پاسخ آنرا روشن خواهد کرد.

۵- سنت فدائی: وسیله‌ای برای انجام پوپولیسم بورژوا فرمیستی

سنت موجودیتی ماوراء تاریخی ندارد محصول تاریخ گذشته است که به نیروی عادت و ماند می‌تواند مدتها استمرار و حیات یابد و از همین جا خصلت دوگانه آن نشأت می‌گیرد. سنت می‌تواند بمثابة عصاره یک دوران مبارزه انقلابی و مستمر، پیوند یک جریان را با وسیعترین توده‌ها ممکن سازد، به شناخت و آگاهی تاریخی توده‌ها یاری رساند و به جزئی از حافظه و وجدان تاریخی آنان مبدل شود. اما درعین حال در سنت یک گرایش دائمی به ماند و محدود ماندن به دستاوردهای جزئی و حفظ وضع موجود وجود دارد. درست در همین گرایش ذاتی سنت به بیان دستاوردهای گذشته و دمساز شدن با وضعیت موجود است که سنن انقلابی می‌توانند به دستمایه‌ای برای جلوگیری از روند تحول انقلابی مبدل شوند. انقلاب پرولتری، اما نمی‌تواند نظیر سایر جنبشهای انقلابی طبقات پیشتر تحت ستم و یا اشکال نخستین کمونیسم با سنت روبرو گردد. زیرا انقلاب کمونیستی به شعور کاذب متکی نیست، نیروی خود را از خرافه و مذهب و ایدئولوژیهای "ماوراء تاریخی" کسب نمیکند. انقلاب کمونیستی فریادی دیگر برای برقراری "حقایق جاودان"، "عدالت"، "حق"، "مساوات" و نظایر آن نیست. این انقلاب محصول فعالیت سازمان یافته پرولتاریای مدرن است که برای رهایی خود احتیاج به انتقاد از کل آگاهی کاذب ماوراء تاریخی بشریت و تصفیه حساب با کل کثافات کنونی و تاریخ خود و منجمله افسانه‌های شیرین اما دروغین بشریت دارد. طبقات تحت ستم پیشین فاقد شرایط مادی رهایی از قیود جبر اقتصادی و ماوراء اقتصادی بودند و بنابراین جنبشهایشان می‌باید به نام "حقایق جاوید"، وسننهای کهن مشروعیت می‌یافت. پرولتاریا اما محتاج انتقاد دائمی از دستاوردهای محدود و جزئی خویش است و مضمون چکامه‌های خود را نه از گذشته بل از آینده می‌گیرد. هم از اینروست اگر پرولتاریا برخلاف دمکراتهای خرده بورژوا به عواطف رمانتیک و از خود بیخود شدن عرفانی بهنگام "روزهای برادری" انقلاب میدان نمی‌دهد و خواهان ارزیابی خونسردانه، مستقل و انتقادی کلیه محدودیت -

های نهضت انقلابی و دستاوردهای جزئی آنست. از دستاوردهای جزئی سخن می‌گوییم، زیرا در قبال آن وظیفه‌ای که پرولتاریا در برابر خود نهاده است (تغییر انقلابی جهان)، هرجنبش انقلابی جداگانه‌ای تنها لحظه‌ای از نهضت عظیم تاریخی جهانی آن محسوب می‌شود. از اینروست که وظیفه پیشاهنگ کمونیست یعنی حزب انقلابی طبقه کارگر، عبارتست از برملاء کردن دائمی محدودیتهای دستاوردهای موجود و سنتهای انقلابی تاکنون بدست آمده، برای در خدمت آوردن این سنتها و دستاوردهای جزئی نسبت به مبارزه انقلابی که هم اکنون در حال شکل‌گیری است و آنچه که باید برای فردای نهضت عظیم تر، نیرومندتر و انتقادی‌تر آماده گردد. فرمیسم اما به دیالکتیک دستاوردهای جزئی پایبند است و از اینروست در دست آن وسیله‌ای برای جلوگیری از تحول انقلابی و توجیه وضع موجود است.

سنت انقلابی فدائی نزد رست رهبران اکثریت، به چنین سرنوشت اسفناکی دچار شده است. (۳) "احیای سنت فدائی" برای فدائیان اکثریت جناح فرخ - نگهدار که هم از اعتبار بین المللی و هم از قدرت تشکیلاتی بیشتری نسبت به فدائیان کشتگری برخوردار هستند، میتواند بمعنای نجات دادن مسائلی پوپولیسم بورژوا فرمیستی حزب توده از بحران عمیق موجود باشد. و در این راه فدائیان کشتگری هم برای "وحدت رزمنده مجدد فدائیان" و "ایجاد ثقل کمونیستی" مهیا شده اند. با این همه آنچه به قوت خود باقی می‌ماند آنست که دلائل و منابع هم مسلکی فدائیان اکثریت با حزب توده و نیز برخی فاصله‌گیریهای مصلحتی امروزیان را از "حزب طراز نوین طبقه کارگر" نمیتوان با تمام فدائی مستور داشت. بعلاوه پیرویه تجانس مسلکی نشان داد که در این مسیر آنچه فاقد کمترین ارزش اصولی بود همانا انتقادات اخلاقی خرده بورژواشی به کارنامه حزب توده بود که بیشتر در صفوف فدائیان اکثریت و بویژه در ارتباط با "انحرافات" حزب توده در قبال کودتای ۲۸ مرداد رواج داشت. انتقاداتی از این دست می‌تواند اکنون در ارتباط با تسلیم طلبی بران حزب توده در قبال رژیم جمهوری اسلامی، برپایه همان مبانی پوپولیسم بورژوا - فرمیستی محدودا جان بگیرد. اما دقیقاً همین مبانی است که در زیر شلاق مبارزه طبقاتی قرار گرفته است و موجب توانات مکرر و بن بست رهبران توده‌ای و اکثریتی شده است. ما بالعکس اعضاء و هواداران این سازمانها بویژه فدائیان اکثریت را دعوت به خانه‌تکانی اساسی و انتقاد بنیادین از مبادی پوپولیسم بورژوا فرمیستی می‌نمائیم و بویژه توجه آنان را به این حقیقت جلب می‌نمائیم که مبادی جنبش پوپولیستی فدائی اگر برای دمکرات و انقلابی بودن در سالهای پیش از انقلاب بهمن کفایت میکرد، امروزه دیگر این مبادی حتی برای قرار گرفتن در صفوف نهضت دمکراتیک و انقلابی کافی نیست.

طبقه کارگر کشور ما ، این غول بتازگی از جابر خاسته ، به نقد بنا
 بکار گرفتن سلاح اعتصاب عمومی سیاسی و گذراندن مکتب کوتاه اما بسیار مؤثر
 کنترل کارگری و نهضت شورائی حضور خود را در حیات سیاسی کشور اعلام
 کرده است . اقشار و طبقات دیگر بویژه بورژوازی و خرده بورژوازی از انقلاب
 بهمن درسهای بسیاری گرفته اند و هرچه بیشتر در احزاب و سازمانهای خود
 متشکل شده و غریزه طبقاتی خود را هر چه بیشتر به سطح یک آگاهی طبقاتی
 ارتقاء داده اند . این روندها نمیتوانسته ، تاثیر خود را بر تجزیه پوسته
 سوسیالیزم مبهم و اولیه رایج در میان روشنفکران سالهای چهل و پنجاه باقی
 نگذارد و هرچه بیشتر مضامین لیبرالی و پوپولیستی این سوسیالیزم خلقی
 ابتدائی مساوات طلبانه را آشکار نکند . اکنون پوپولیسم در معرض نقادی
 دوگانه هم لیبرال ناسیونالیستی و هم کمونیستی قرار گرفته است . آن کس
 که امروزه به پوپولیسم نهضت فدائی سالهای قبل از انقلاب بهمن توسل
 میجوید ، در واقع نه به مشی دمکراتیک انقلابی بلکه به مشی بورژوار فرمیستی
 رای داده است ؛ زیرا مفهوم "خلق" هر چه بیشتر در مقابل رشد جنبش کارگری ،
 بلوغ و آگاهی آن و افزایش نفوذ مارکسیسم انقلابی به وسیله فریب آگاهانسه
 جریانات خرده بورژوازی و بورژوازی مبدل گشته است . ما میدانیم که تنها
 اقلیتی از روشنفکران آماده پذیرش کمونیسم و مبارزه در راه آن میباشند
 اما در عین حال بدین نکته نیز کاملاً واقفیم که نقد پوپولیسم در نهضت چپ
 ما بتازگی بطور جدی و همه جانبه آغاز گشته است و در میان روشنفکران
 دمکرات و انقلابی استعداد جذاب اندیشه های کمونیستی وجود دارد و بیش از
 آنان کارگران پیشرو مستعد پذیرش جهان بینی مارکسیستی لنینیستی و انتقاد
 عملی از پوپولیسم هستند . بدین لحاظ ما براین باوریم که در میان آن طیفی
 از نیروهای جنبش فدائی که برای انتقاد همه جانبه از پوپولیسم بورژوا-
 فرمیستی و دفاع از منافع انقلابی پرولتاریا از خود آمادگی بروز دهند و
 در این راه گامهای عملی بردارند ، زمینه اتخاذ مشی کمونیستی وجود دارد .
 تجربه انقلابی خود بهترین ملاک آزمونهای کمونیستی است . از اینرو ما
 وظیفه خود میدانیم که پیگیرانه علیه استفاده رهبران اکثریتی از حربه
 "احیای سنت فدائی" بعنوان وسیله ای برای گمراه کردن اذهان و مسیر این
 کسب تجربه انقلابی در نزد اعضا و هواداران این جریان ، مبارزه کنیم . این
 راهی است که به تقویت و یکپارچگی مارکسیزم انقلابی می انجامد .

بابا علی

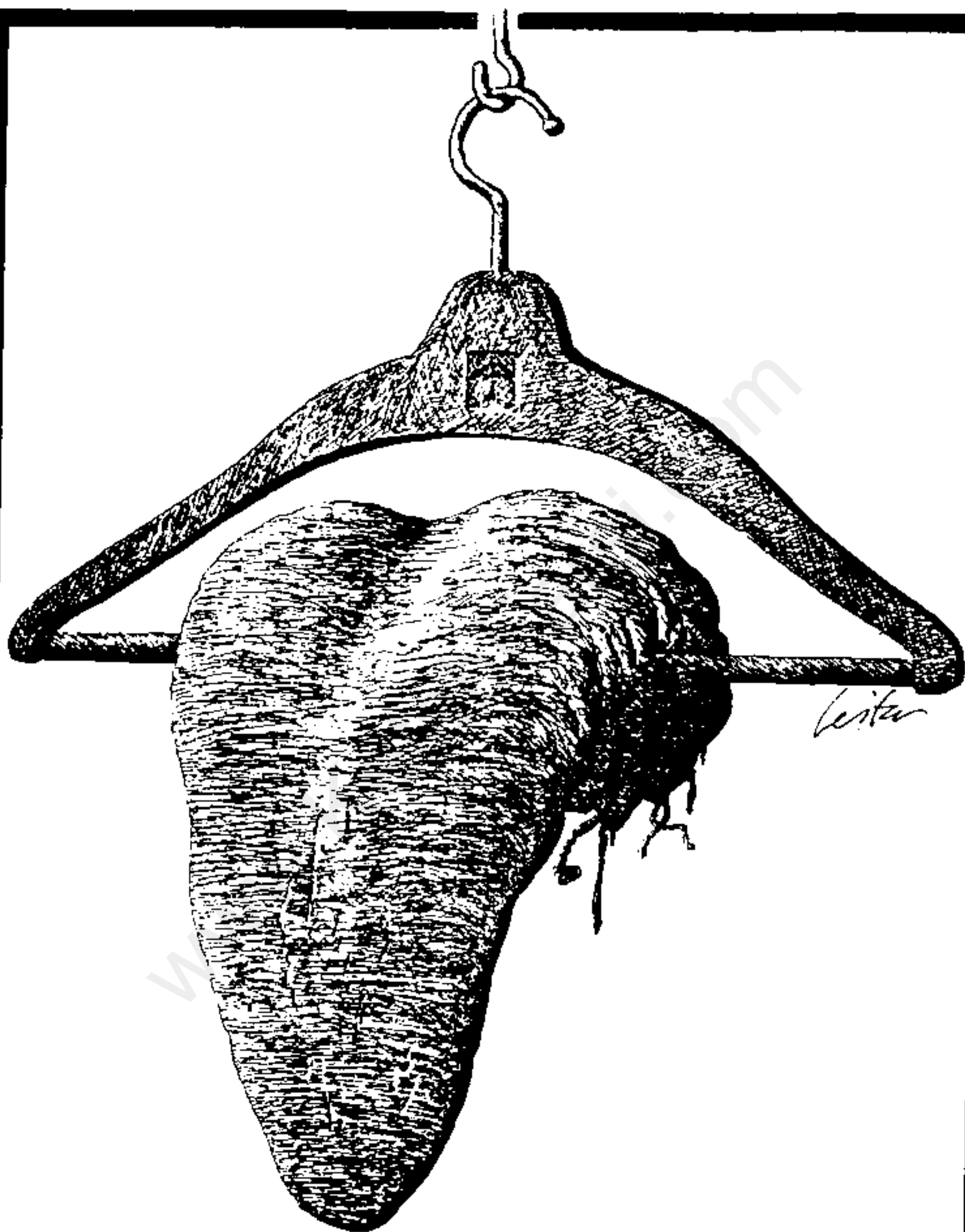
اول اسفند ۱۳۶۴

(۱) پس از کودتای ۲۸ مرداد، کیانوری روی عکس العمل فوری تاکیدی کرد. از جمله اقدامات جناح کیانوری و احمدقاسمی انتشار اعلامیه‌ای به اعضای کمیته ایالتی درآبان سال ۳۲ بود که طی آن دشمن به انتقام تهدیدمیشد و همه کسانی که برضد مردم و حزب دست به اقدام بزنند (مثل روزنامه نگاران، اعضای دادگاهها و غیره) به مجازات وحشتناک تهدید شده بودند و لسی همانطوریکه می دانیم این تهدیدها زمینه مادی در حزب نداشت و بیشتر بلوف بود تا عمل. در این مورد به "تاریخ سی ساله ایران" اشرفیق بیژن جزئی صفحه ۶۶ رجوع نمائید.

(۲) در مورد اهمیت آمادگی کادرها برای تحقق شیوه مبارزه مسلحانه و رهبری حزبی آن، خوبست به مقاله "قدرت، سرشت و راه انقلاب و اتحادچپ" به قلم شفیق خورخه هندل دبیرکل حزب کمونیست السالوادور ترجمه نشریه "یویا" چاپ آمریکا مندرج در "بولتن اطلاعاتی" سازمان مامورخ دیماه ۶۴ شماره ۱ رجوع نمائید. در این مقاله هندل اهمیت فقدان آمادگی کادرهای حزب کمونیست السالوادور برای مبارزه مسلحانه و عدم کفایت محدود نمودن این آمادگی به "کمیسیون نظامی" را تشریح میکند. البته باید بخاطر داشت که حزب توده بهیچوجه از رزمندگی حزب کمونیست السالوادور برخوردار نیست و این مقایسه تنها ضرورت آمادگی و یافت مناسب یک سازمان را برای هدایت و پیشبرد مبارزه قهرآمیز مسلحانه نوده ای اثبات می کند.

(۳) البته در به انحطاط کشاندن سنت انقلابی فدائی تنها فدائیان اکثریت سهم نیستند، بلکه همچنین سهم ویژه مهدی سامع را در خدمت قرار دادن این سنت برای اهداف ضد کمونیستی رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران و نیز سازمان فدائیان خلق اقلیت جناح توکل را در استفاده از این سنت برای منحنی ترین شیوه های چماقداری و قلدرمنشی، بایب دیادآوری کرد. راستی که این سنت بزرگ در دست مردان کوچک دچار چه سرنوشت اسفباری شده است !! و اما کثرت سازمانها و گروه های مدعی سنت فدائی، برای هرکسی روشن می نماید که امروزه نام فدائی فی نفسه مضمون ویژه ای را نمایندگی نمی کند و باید دید که هرکسی چه می گوید و چه می کند.





Lester

Râh_é_Kârgar Theoric; Nr.4 - Juni 86

Postfach 650226
1-BERLIN 65
W-GERMANY

ALIZADI
B.P. 155
75564 PARIS-CEDEX 12
FRANCE